

محقق نایینی به این روایت به عنوان دلیل (یدل) تمسک می کند تا اثبات کند: «ان قضاء المقلد، کان امرا منکرا»¹ و در وجه آن می فرماید: «فان قضاء المقلد لو کان جائزا لما [کان] وجه لانکاره - علیه السلام - فی قوله: «اقعدتم قاضیا» و لا لقوله - علیه السلام - : «ای شیء بلغنی عنکم؟»².

نکته

همان گونه که ملاحظه نمودید، ما تا این جا هر چه بیان کردیم، نقل استدلال طرفداران اعتبار اجتهاد بود و از نقد و بررسی ادله خودداری کردیم، تا به مراحل بعد برسیم، لکن در این جا نمی توان از محقق نایینی تعجب نکرد که چگونه به روایت احمد بن فضل کناسی برای اثبات مدعای خود استدلال می کند، در حالی که این روایت به دلیل وقوع «احمد بن منصور خزاعی» و «احمد بن الفضل الكناسی» سندا ضعیف است؛ بعلاوه جمله مورد نظر چگونه دلالت بر این دارد که قضای مقلد امری منکر بوده است؟ از کجا استفاده شده که استفهام امام - علیه السلام - استفهام از روی تعجب و انکار ورد است؟ شاید امام - علیه السلام - واقعا سوال داشته اند؟

افزون بر همه: آیا نمی توان از ترک استفصال امام استفاده کرد که این روایت دلالت بر عدم اعتبار اجتهاد دارد؟ چون تنها چیزی که مخاطب استفهام امام - علیه السلام - به امام عرض کرد، این بود که «هو رجل له حظ من عقل نجتمع عنده فنتکلم و نتسائل ثم یرد ذلك الیکم» و امام - علیه السلام - نفرمودند که مجتهد است یا نه؟ و این مقدار که حظی از عقل دارد و به امام - علیه السلام - بر می گرداند، دلالتی بر اجتهاد او ندارد.

واضح است که ما رجوعی دوباره به این ادله خواهیم داشت.

2. ادله عدم اعتبار اجتهاد در شرعیت قضا و کفایت قضای غیر مجتهد مطلقا (حتی بدون نصب و توکیل از مجتهد)

واضح است که قائلان به عدم اعتبار اجتهاد، آن چه را نفی می کنند اعتبار اجتهاد است و الا بدون تردید علم به موازین قضا و احکام آن را - هر چند از روی تقلید - معتبر میدانند.

گروه اول: اطلاقات برخی آیات و روایات

محقق نجفی در اشاره به برخی آیات و روایات می فرماید:

«ان المستفاد من الكتاب و السنة صحة الحكم بالحق و العدل و القسط من کل مؤمن.

قال الله تعالی:

* إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ *

1. کتاب القضاء للمحقق النائی، ص 40.

2. همان، ص 41.

*يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا *

*يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَ لَوْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَ الْأَقْرَبِينَ إِن يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَن تَعْدِلُوا وَإِن تَلَوُوا أَوْ تَعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَّ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا *

و مفهوم قوله تعالى: «و من لم يحكم بما أنزل الله فاولئك هم الفاسقون» و فی اخرى «هم الكافرون» الى غير ذلك من الايات الکریمة و قال الصادق - عليه السلام -: «القضاة أربعة؛ ثلاثة فی النار و واحد فی الجنة: رجل قضی بجور و هو یعلم فهو فی النار و رجل قضی بحق و هو لا یعلم أنه قضی بجور فهو فی النار و رجل قضی بالحق و هو لا یعلم فهو فی النار و رجل قضی بالحق و هو یعلم فهو فی الجنة و قال علی - عليه السلام -: «الحکم حکمان: حکم الله و حکم الجاهلیة؛ فمن أخطأ حکم الله حکم بحکم الجاهلیة». و قال ابوجعفر - عليه السلام -: «الحکم حکمان: حکم الله و حکم الجاهلیة؛ و قد قال الله عزوجل: «و من احسن من الله حکما لقوم یوقنون» و أشهد علی زید بن ثابت لقد حکم فی الفرائض بحکم الجاهلیة».

إلى غير ذلك من النصوص البالغة بالتعاضد أعلى مراتب القطع الدالة على أن المدار: الحكم بالحق الذي هو عند محمد و أهل بيته - صلوات الله عليهم - و أنه لا ريب في اندراج من سمع منهم - عليهم السلام - احكاما خاصة مثلا و حکم فيها بين الناس و إن لم يكن له مرتبة الاجتهاد و التصرف. قال الصادق - عليه السلام - في خبر أبي خديجه: «إياكم أن يحاكم بعضكم بعضا الى اهل الجور و لكن انظروا الى رجل منكم یعلم شيئا من قضایانا فاجعلوه بينكم فانی قد جعلته قاضيا، فتحاكموا اليه» بناء على إرادة الاعم من المجتهد منه، بل لعل ذلك أولى من الاحكام الاجتهادية الظنية بل قد يقال باندرج من كان عنده احكامهم بالاجتهاد الصحيح او التقليد الصحيح و حکم بها بين الناس كان حکما بالحق و القسط و العدل».³

وی سپس احتمال شرطیت «اذن داشتن از ائمه - عليهم السلام -» را مطرح می کند و در نهایت با قبول و عدم رد این احتمال، دامنه اذن را به غیر مجتهد نیز می گستراند.